



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د مرکز
پرتال جامع علوم انسانیت

درخت ممنوع
اوسلندر
فانوس بهادرونند



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رزه اوسلندر در اردیبهشت ۱۹۰۱ در شهر چرنویتز مرکز بوکوینا در خانواده ای آلمانی زبان و یهودی پرورش یافت. او کودکی و نوجوانی اش را در "مادر سبز بوکوینا" و چشم اندازی که مرا آفرید" گذراند. چرنویتز شهری هنری بود و مردمی هنر دوست داشت که بسیاری از شاعران و دوستداران فلسفه در آن می زیستند. در جوانی به آمریکا مهاجرت کرد. او سال ها به سختی در آنجا زندگی کرد.

رزه اوسلندر دلبستگی و افری به سرزمین مادری اش بوکوینا داشت. در شعرهایش این عشق و علاقه را به خوبی می توان دید. سرزمین مادری اش پیوسته در تلاطم و اضطراب بود و او نیز. در یکی از کتاب هایش احساس خود را این گونه بیان می کند: "چرا می نویسم؟ شاید به این سبب که در چرنویتز به دنیا آمدم. به این سبب که جهان در چرنویتز به سویم آمد. آن چشم اندازه های ویژه و آدم های ویژه. افسانه ها و اسطوره ها در هوا بودند. آدم آن ها را تنفس می کرد. سرزمین مادری بوکوینا در طی جنگ جهانی مورد تعرض فاشیست های آلمانی و اروپایی قرار گرفت. آثار و نوشته های او عبارت اند از: رنگین کمان، سی وشس پارسا، تابستان کور، درخت ممنوع، نشانه های دیگر و اسباب شعر و شاعری، بدون روایت و...

رزه اوسلندر نگاهی عمیق و فلسفی به جهان داشت و می گفت: "من صدای قلب خرزهره را می شنوم."

جلد پنجم از مجموعه ی آثارش به همین نام است. او جایزه های ادبی بی شماری دریافت کرد. در سال ۱۹۸۸ در سوم ژانویه در دوسلدرف در خانه ی سالمندان نلی زاكس دیده از جهان فرو بست. او تحت تاثیر گوته و هاینه، ریلکه، هولدرلین، تراکل، گورک هیم و کافکا بود. از شاعران امریکایی استیون والیس، اکامینگز، و تی اس الیوت توجهش را جلب کردند. اوتگارتی، شاعر ایتالیایی، و پابلو نرودا با وی دوست بودند. با نلی زاكس وگوتتر ایش هم فکر و هم احساس بود. از مهم ترین اتفاق های زندگی اش این بود که

در طول جنگ جهانی دوم تمامی شعرهایش را به انگلیسی می نوشت و بارها گفت: "من به زبان آدم کشان شعر نمی سرایم و سخن نمی گویم. کتاب "درخت ممنوع" شعرهای سروده شده در آن سال هاست. ماریان مور بارها شعرهای او را ستود. این کتاب هم اکنون دردست چاپ است. شعرهای زیر از این دفتر گزیده شده اند.

۱

درخت ممنوع

درخت ستبری

رویاندم

از مرز به مرز

درختی ممنوع

در بهشتی بی نهایت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هنوز میوه ام را می خورند

ناخواسته

می خورند

میوه های مطرود

و می نوشند

عصاره ی خرد

که نفرینش می کنند.

اگرچه کاردهایی

از چشمان هیتلری

میوه ام را پاره پاره کرد

۲

اگر چه بخار
تنفس هیتلری پوسته ام را سوزاند
من زنده مانده ام
درختی ستبر
با شاخه هایی شکسته
و میوه هایی خونین
با ریشه هایی شاداب اما
که می رویند از مرز به مرز.

صبح

صبح وحدت اشیا را می شکند
خواب ماجرای شگفت
آگاهی به آمیختگی مضمون ها
موقعیت ها دگرگون می شوند
دیری نمی باید که تو
نه اینی نه آن و نه آنجا.

۳

و باز گشته ای به زندگی نظم یافته ات
رفتارهای عادت شده
واژه های خانگی و فکرهایت.
درخانه ای

خانه امن است و سرد.
از گذشته ات اندکی کاسته نمی شود.
مزه های آشنا عمل نمی کنند
تو باز گشته ای
به خانواده- کشور- کلیسا و همسایه
و به تصویرت در بازتاب آینه

تو باز گشته ای
چه خواهی کرد
چه خواهی کرد
بافتن یک یا دو کلاف
از رویاهایت
به همان شیوه ی روزمره؟

۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

صبح وحدت اشیا را می شکند